

حضرت آیت الله العظمی جوادی آملی دامت برکاته

أعوذ بالله من الشيطان الرجيم

بسم الله الرحمن الرحيم

مرحوم محقق در مقصد سوم از مقاصد سه گانه احکام نکاح که در تدلیس هست، هشت مسئله را مطرح فرمودند؛^۱ همانند مقصد دوم که هشت مسئله داشت.^۲ مسئله اولی گذشت، به مسئله ثانیه رسیدیم: «الثانية إذا تزوجت المرأة برجل على أنه حرّ فبان مملوكاً» اگر زن آزادی همسری گرفت بنا بر اینکه این همسر آزاد باشد، «فبان مملوكاً» معلوم شد این شوهر بنده است مملوک است که عکس مسئله اولی است، مسئله اولی این بود که کسی همسری گرفت بنا بر اینکه او آزاد باشد معلوم شد که أمه است، الآن اینجا زنی شوهر انتخاب کرد بنا بر اینکه این شوهر آزاد باشد «فبان عبداً» حکمش شبیه حکم مسئله اولی است. «إذا تزوجت المرأة برجل على أنه حرّ» بنا بر اینکه او آزاد باشد، «فبان مملوكاً كان لها الفسخ» این زن حق فسخ دارد؛ چه قبل از آمیزش و چه بعد از آمیزش حق فسخ هست. حق فسخ در نکاح شبیه فسخ در بیع نیست؛ در بیع بعد از تصرف فقط می تواند ارش بگیرد حق ردّ ندارد، یکی از مسقطات ردّ همان تصرف است؛ ولی در مسئله نکاح قبل از تصرف و بعد از تصرف حق ردّ هست «كان لها الفسخ قبل الدخول و بعده». «و لا مهر لها مع الفسخ قبل الدخول» - شبیه مسئله اولی است - همان طوری که اگر این فسخ قبل از آمیزش صورت پذیرفت مهّری در کار نبود، اینجا هم اگر قبل از آمیزش

۱. شرائع الإسلام في مسائل الحلال والحرام، ج ۲، ص ۲۶۵ - ۲۶۷.

۲. شرائع الإسلام في مسائل الحلال والحرام، ج ۲، ص ۲۶۴ و ۲۶۵.

فسخ صورت بپذیرد مَهري در کار نیست. «و لها المهر بعده» اگر بعد از آمیزش فسخ صورت پذیرفت، مهر ثابت است. اما احکام تدلیس را اینجا ذکر نکردند که مغرور به چه کسی مراجعه کند؟ آن مدّلس چه چیزی باید بپردازد؟ این را به همان مسئله اُولی اکتفا کردند.

بیان حکم این مسئله آن است که گاهی در یک عصر یا مصری این صور اربع رایج است؛ یعنی ازدواج حُرّه با حُرّ، ازدواج حُرّه با عبد، ازدواج عبد با حُرّه، ازدواج عبد با اُمّه. اگر روزگاری این چنین بود که این صور اربع رایج بود، شرط حرّیت نه در زوج نه در زوجه در هیچ طرف شرطی نشد، نه تدلیس در کار است نه خیار شرط؛ بنابراین حق فسخ ندارد چون این کار رایج است. اگر در روزگاری این صور اربع رایج نبود، عکس آن بود؛ یعنی روزگاری بود که حُرّه فقط با آزاد ازدواج می کرد، عبد فقط با اُمّه ازدواج می کرد، در چنین روزگاری اگر کسی برخلاف انجام داد این می شود تدلیس، لازم نیست با «شرط الخیار» یا خیار تخلف شرط، شرط وصف، این کار را بکنند.

این دوتا حکم برای آن است که آنچه که در شرایع محقق و لمعه شهید اول مطرح است، در هر دو جا؛ یعنی هم در مسالک هم در شرح لمعه، مرحوم شهید ثانی این را به خیار تخلف شرط برمی گردانند، گرچه بی میل نیست که از مسئله تدلیس هم نام ببرد، ولی محور اصلی سخن شهید ثانی چه در مسالک چه در شرح لمعه، براساس خیار تخلف شرط است.^۱ مرحوم صاحب جواهر بر هر دو قسمت نقد دارد که این مربوط به خیار تخلف شرط نیست، این به تدلیس برمی گردد،^۲ نص خاص هم در این مسئله داریم، چرا به خیار تخلف شرط برگردد؟! این مقدمه و تربیع برای

۱. مسالك الأفهام إلى تنقيح شرائع الإسلام، ج ۸، ص ۱۴۰؛ الروضة البهية في شرح اللمعة الدمشقية (المحشي - كلاتر)، ج ۵، ص ۳۹۶.

۲. جواهر الكلام في شرح شرائع الإسلام، ج ۳۰، ص ۳۶۶.

آن است که کجا جای خیار تخلف شرط است و کجا جا برای نصوص تدلیس. در صورتی که صور اربع رایج و دارج باشد نه تدلیس است نه شرطی شده، اگر شرط بشود خیار هست، آن وقت حق با مرحوم شهید ثانی چه در مسالک چه در شرح لمعه است، و اگر این صور اربع رایج نبود حتماً حرّه با حرّ ازدواج می‌کرد، لازم نبود که شرطی بشود و اگر خلاف کرد می‌شود تدلیس، این برابر نصوص تدلیس عمل می‌شود.

پس اگر چنانچه در عصری در مصری در نسلی روزگاری صور اربع رایج بود، این تا شرط نشود خیار نیست، برای اینکه تدلیسی در کار نیست تا ما به نصوص تدلیس تمسک کنیم. اینجا اگر شرط کردند خیار هست که می‌شود حرف مسالک؛ اما اگر چنانچه شرطی در کار نبود ولی عصر بر این بود که حتماً حرّه با حرّ ازدواج بکند، اینجا احتیاج به شرط ندارد اینجا هم خیار تدلیس است. پس برابر اختلاف زمان و زمین جای خیار تدلیس مشخص است جای خیار تخلف شرط مشخص است. پس آنچه که شهید در مسالک، یک؛ در شرح لمعه، دو؛ هر دو را به خیار تخلف شرط برمی‌گرداند این «فی الجملة» تام است نه «بالجملة»، نقدی که مرحوم صاحب جواهر مرتّب بر فرمایش شهید دارد این هم «فی الجملة» تام است نه «بالجملة»؛ جای نصوص تدلیس مشخص است، جای خیار تخلف شرط مشخص است.

بنابراین حکم این صور اربع مشخص است، یک؛ تمامیت فرمایش شهید ثانی در کجا روشن است «فی الجملة» مشخص است، دو؛ نقد مرحوم صاحب جواهر کجا وارد است که «فی الجملة» است نه «بالجملة»، این سه.

مطلب بعدی آن است که در اینکه گفته شد اگر شوهر آزاد بود بنا بود زن هم آزاد باشد ولی کنیز درآمد که مسئله اولی بود و بعکس آن که مسئله ثانیه است که زن آزاد است بنا بود مرد آزاد باشد ولی عبد درآمد، اینجا فرقی بین مبعوض و غیر مبعوض نیست؛ یک وقت است که عبد تام است یک وقتی عبد مبعوض، این ممکن است در

مسئله شرط اثر بگذارد ولی در تدلیس اثر نمی‌گذارد. پس در مسئله اُولی که بنا بود زن آزاد باشد چون شوهر آزاد است و در مسئله ثانیه که بنا شد شوهر آزاد باشد چون زن آزاد است، این اگر خلاف در آمد حالا یا تدلیس است یا خیار تخلف شرط، فرقی بین مبعوض و غیر مبعوض نیست چون هر دو نقص است.

نعم! فرق در رجوع به غرامت است؛ اگر تدلیس بود نه خیار تخلف شرط و بنا شد مهریه‌ای که داده شده برگردد و تدلیس کننده هم خود زوج یا زوجه بودند، آنجا که زوجه تدلیس کرد یا زوج تدلیس کرد و بنا شد غرامت پردازند بین مبعوض و غیر مبعوض فرق است. غیر مبعوض چون «لا یملک شیئاً» چیزی بدهکار نیست مگر بعد از عتق؛ اما آن مبعوض که بخشی از او آزاد است در آن بخش آزاد که زمان آزاد است و فرصتی دارد برای کار کردن باید کار کند و غرامت پردازد. در این قسمت یعنی در غرامت‌گیری فرق است؛ اما در اصل خیار تخلف شرط یا تدلیس فرقی نیست.

بنابراین این احکامی که مربوط به مسئله اُولی است در مسئله ثانیه هم است؛ لذا مسئله ثانیه را مرحوم صاحب جواهر به تفصیل مسئله اُولی بحث نکردند،^۱ گرچه روایات آن جداست که «علی حده» بحث می‌شود.

مطلب دیگر این است آن جایی که زوجه بنا بود آزاد باشد ولی اُمه در آمد، گفت من آزادم و ازدواج کرد و آمیزش شد و مهریه را گرفت بعد معلوم شد کنیز است آنجا سه تا فرع بود: یکی اینکه تدلیس گاهی به عهده خود زن است، گاهی تدلیس به عهده مولای اوست، گاهی تدلیس به عهده آن سفیر و واسط و رابط و اجنبی است. تدلیس کننده باید غرامت پردازد؛ آنجا که اجنبی یا مولای او تدلیس کردند غرامت می‌پردازند، آنجا که تدلیس کننده خود این زن بود باید غرامت پردازد، غرامت هم به این بود که کل مهریه را استرداد کند. اگر نظر شریف‌تان

۱. جواهر الکلام فی شرح شرائع الإسلام، ج ۳۰، ص ۳۷۲ و ۳۷۳.

باشد در چند جلسه قبل بحث شد که تمام مهر را اگر چنانچه از این زن بگیرند بهره‌برداری از بضع، بلا عوض خواهد بود و این خیلی بعید است! گرچه بعضی از نصوص ظاهرش استرداد تمام مهر است، گرچه سخن عده‌ای از بزرگان استرداد تمام مهر است؛ ولی حرف بعضی از آقایان هم حرف موجهی بود که پس بهره‌برداری که شوهر از این بضع کرده رایگان می‌شود. محقق ثانی (محقق کرکی) هم جزء کسانی است که می‌گوید حتماً بخشی از این مهر برای زن است، وگرنه این بضع بلا عوض می‌شود. تنها آن آقایانی که قبلاً نام برده شد آنها نبودند، تحقیقاتی که درباره آثار مرحوم محقق ثانی هست فرمایش ایشان هم این است که بخشی از مهر را باید به زن بدهند تا این بضع او بی‌عوض نماند. حالا چون در ناحیه شوهر سخن از بضع بلا عوض نیست، او تمام مهریه را باید بپردازد.

اینها طبق قواعد اولیه‌ای بود که آن تصویر صور اربع که سه حالت دارد؛ یا همه‌اش آن طرف است یا همه‌اش این طرف یا طرفین متعارف‌اند و فرمایش شهید ثانی که می‌گوید حق فسخ به استناد «شرط الخيار» است کجا درست است؟ نقد مرحوم صاحب جواهر که می‌فرماید حق فسخ برای تدلیس است نه برای «شرط الخيار» کجا درست است؟ فرقی بین مبعض و غیر مبعض نیست در هر دو مسئله درست است، استرداد مهر در مسئله اُولى جا دارد در مسئله دوم جا ندارد و باید بخشی از مهر در اختیار زن باشد تا بضع او بلا عوض نماند.

اما حالا روایات مسئله؛ - چون که نمی‌شود قیاس کرد مسئله ثانیه را به مسئله اُولى - روایات مسئله ثانیه جدای از مسئله اُولى است در یک باب مخصوصی و آن باب این است؛ وسائل جلد ۲۱ صفحه ۲۲۴ باب یازده از ابواب «عیوب و تدلیس». این مسئله دوم را که بعکس مسئله اُولى است مدلل می‌کند.

روایت اول را هم مرحوم کلینی هم مرحوم صدوق هم مرحوم شیخ طوسی (رضوان الله علیهم) نقل کرد.^۱ آن روایت این است: «مُحَمَّدُ بْنُ يَعْقُوبَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ يَحْيَى عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ عَلِيِّ بْنِ الْحَكَمِ عَنِ الْعَلَاءِ بْنِ رَزِينٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ قَالَ سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ ع» - این دو سه روایت معتبر هم هست - «عَنْ امْرَأَةٍ حُرَّةٍ تَزَوَّجَتْ مَمْلُوكًا عَلَى أَنَّهُ حُرٌّ» سؤال کردم یک زنی است شوهری گرفته بنا بر اینکه این شوهر آزاد باشد ولی معلوم شد او بنده است. حالا اگر کسی مسبوق به عبدیت باشد کجا مشکل دارد کجا مشکل ندارد، این در خلال روایات مشخص می شود. عبد مبعوض اختیارآور است؛ اما حرّی که مسبوق به عبدیت بود او مشکل ندارد این نقص نیست، نه خیار تخلف شرط در اینجاست نه تدلیس؛ البته اگر شرط کرده باشند که سابقه بندگی نداشته باشد آن «الْمُؤْمِنُونَ عِنْدَ شُرُوطِهِمْ»^۲ هست. «عَنْ امْرَأَةٍ حُرَّةٍ تَزَوَّجَتْ مَمْلُوكًا عَلَى أَنَّهُ حُرٌّ» یک زن آزادی است که شوهری گرفته بنا بر اینکه این شوهر آزاد باشد ولی بعد معلوم شد که او بنده است. حالا «عَلَى أَنَّهُ» یعنی عرف متعارف و رایج این است یا از باب شرط وصف است، «علی ای حال» این «لازم الإلتباع» است. «فَعَلِمَتْ بَعْدُ أَنَّهُ مَمْلُوكٌ» بعداً فهمید که این بنده است آزاد نیست، حکم آن چیست؟ «فَقَالَ (عليه السلام) هِيَ أَمْلَكُ بِنَفْسِهَا» این زن مختار است «إِنْ شَاءَتْ قَرَّتْ مَعَهُ» این نکاح را ادامه می دهد، «وَإِنْ شَاءَتْ فَلَا» فسخ می کند. این برای اصل حق فسخ.

«فَإِنْ كَانَ دَخَلَ بِهَا فَلَهَا الصَّدَاقُ» اگر آمیزش کرد مهریه را هم باید بپردازد. «وَإِنْ لَمْ يَكُنْ دَخَلَ بِهَا فَلَيْسَ لَهَا شَيْءٌ» چیزی به عنوان مهر حق ندارد. «فَإِنْ هُوَ دَخَلَ بِهَا بَعْدَ مَا عَلِمَتْ أَنَّهُ مَمْلُوكٌ وَاقَرَّتْ بِذَلِكَ فَهُوَ أَمْلَكُ بِهَا» اینکه ما می گوئیم حق فسخ چه بعد از آمیزش چه قبل از آمیزش است؛ یعنی اگر بعد از آمیزش معلوم شد که او

۱. الکافی (ط - الإسلامية)، ج ۵، ص ۴۱۰؛ من لا یحضر الفقیه، ج ۳، ص ۴۵۳؛ تهذیب الأحکام (تحقیق خراسان)، ج ۷، ص ۴۲۸.

۲. تهذیب الأحکام (تحقیق خراسان)، ج ۷، ص ۳۷۱.

عبد است، بلکه اینجا حکم همین است؛ اما اگر قبل از آمیزش معلوم شد که او عبد است فسخ نکرد و با او زندگی کرد و با او آمیزش حاصل شد، این یک رضای فعلی است، بلکه این جای فسخ نیست و حق فسخ خود را اسقاط کرده است، چون ردّ «بعد الفسخ» هست اما ردّ بعد از قبول که نیست. «وَإِنْ لَمْ يَكُنْ دَخَلَ بِهَا فَلَيْسَ لَهَا شَيْءٌ»؛ اما «فَإِنْ هُوَ دَخَلَ بِهَا بَعْدَ مَا عَلِمَتْ أَنَّهُ مَمْلُوكٌ» این زن فهمید که او بنده است آزاد نیست، «وَأَقَرَّتْ بِذَلِكَ» اقرار کرد یعنی قرار داد، نه اقرار در برابر انکار! یعنی این مطلب را تقریر کرد تثبیت کرد قرار داد، «فَهُوَ أَمْلَكُ بِهَا» این شوهر است که املک به این زن است دیگر حق فسخ نیست، حالا او خواست طلاق بدهد می تواند طلاق بدهد.

روایت دوم: «عَنْ عَلِيِّ بْنِ إِبْرَاهِيمَ عَنْ أَبِيهِ عَنْ ابْنِ أَبِي نَجْرَانَ عَنْ عَاصِمِ بْنِ حُمَيْدٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ قَيْسٍ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ» از امام باقر (سلام الله علیه)، «قَالَ قَضَى أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ ع فِي امْرَأَةٍ حُرَّةٍ دَلَّسَ لَهَا عَبْدٌ» یک کسی که خواست شوهر او بشود بنده بود و خود را آزاد معرفی کرد، بعد از او خواستگاری کرد و خطبه کرد و همسر او شد. «فِي امْرَأَةٍ حُرَّةٍ دَلَّسَ لَهَا عَبْدٌ فَتَنَكَحَهَا وَلَمْ تَعْلَمْ إِلَّا أَنَّهُ حُرٌّ» خود این زن خیال می کرد که او آزاد است بعد معلوم شد که او بنده است، حکم چیست؟ این «يُفَرِّقُ بَيْنَهُمَا». اینکه خیار فسخ می آید و حق فسخ برای زن است «إِنْ شَاءَتِ الْمَرْأَةُ»، برای دو حالت است: یا «شرط الخیار» شده باشد اگر بنای رسمی بر عکس نبود، یا نه همان استقرار بنا کافی است می شود تدلیس؛ یک صورت صورت تدلیس است، یک صورت صورت «شرط الخیار». «قَالَ يُفَرِّقُ بَيْنَهُمَا إِنْ شَاءَتِ الْمَرْأَةُ» او حق فسخ دارد.^۱ مسئله مهر و فرق بین آمیزش و غیر آمیزش و مانند آن مطرح نشد، چون حق فسخ مطلق است چه آمیزش بشود چه آمیزش نشود حق فسخ هست.

۱. وسائل الشیعة، ج ۲۱، ص ۲۲۴.

روایت سوم که مرحوم صدوق نقل کرده است «بِإِسْنَادِهِ عَنِ الْحَسَنِ بْنِ مَحْبُوبٍ عَنِ الْعَلَاءِ عَنِ مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ قَالَ سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عَنِ مَمْلُوكٍ لِرَجُلٍ أَبَقَ مِنْهُ»؛ سؤال کردم یک کسی یک بنده‌ای داشت از او فرار کرد، این عبد آبق رفت به یک سرزمین دیگری و گفت من از فلان قبیله‌ام، یک؛ و آزاد هستم، دو؛ همان جا ماند ازدواج کرد همسری گرفت فرزندی پیدا کرد آن همسرش مُرد، حالا این فرزندان ماندند و این اموال، از امام (علیه السلام) سؤال می‌کند حکم چیست؟ «عَنِ مَمْلُوكٍ لِرَجُلٍ أَبَقَ مِنْهُ» شده عبد آبق از او فرار کرد، «فَأَتَى أَرْضاً» رفت به یک سرزمین دیگری «فَذَكَرَ لَهُمْ» برای مردم آن منطقه گفت: «أَنَّهُ حُرٌّ» آزاد است بنده نیست، یک؛ «مِنْ رَهْطِ بَنِي فُلَانٍ» از فلان قبیله هم هست، دو؛ این دوتا ادعا را کرد. بعد «تَزَوَّجَ امْرَأَةً مِنْ أَهْلِ تِلْكَ الْأَرْضِ» یک زن آزادی را از همان سرزمین به عنوان همسری گرفت. «فَأَوْلَدَهَا أَوْلَاداً» فرزندی هم از او به بار آورد. «وَأَنَّ الْمَرْأَةَ مَاتَتْ» آن همسرش مُرد، «وَوَرَّثَتْ فِي يَدِهِ مَالاً وَضَيْعَةً وَوَلَدَهَا» اگر یکی بود، یا «وَلَدَهَا» اگر چندتا بود. پس عصاره صورت مسئله این است که یک عبدی از مولایش فرار کرد رفت به یک سرزمینی ادعا کرد که من آزاد هستم، یک؛ از فلان قبیله هستم، دو؛ ازدواجی هم در آن سرزمین انجام داد، سه؛ همسر او مادر شد، چهار؛ مالی هم داشت، پنج؛ این همسر مُرد، شش؛ آن اموال و این فرزندان را گذاشت، حالا حکم چیست در حالی که شوهر بنده است؟ «وَأَنَّ الْمَرْأَةَ مَاتَتْ وَتَرَكَتْ فِي يَدِ» این شوهر «مَالاً وَضَيْعَةً» - این سرزمین را می‌گویند ضیعه - «وَوَلَدَهَا» اگر یکی یا «وَلَدَهَا» آنجا چون دارد اولاد معلوم می‌شود که «وَلَدَهَا» است. «ثُمَّ إِنَّ سَيِّدَهُ» مولای این عبد «بَعْدُ أَتَى تِلْكَ الْأَرْضَ» بعد از این جریان وارد آن سرزمین شد، «فَأَخَذَ الْعَبْدَ» عبد خودش را گرفت. ولی «وَجَمِيعَ مَا فِي يَدَيْهِ» آنها را هم گرفت به خیال اینکه اینها برای بنده است. «وَأَذْعَنَ لَهُ الْعَبْدُ بِالرَّقِّ» عبد هم قبول کرد که بنده او بود منتها فرار کرد. از وجود مبارک امام صادق (سلام الله علیه) سؤال کردند حکم چیست؟ حضرت فرمود: «أَمَّا

الْعَبْدُ فَعَبْدُهُ»، اینکه مورد اتفاق طرفین است؛ هم این اقرار دارد، هم او ادعای این دارد و درست است. «وَأَمَّا الْمَالُ وَ الضَّيْعَةُ فَإِنَّهُ لَوْلَدِ الْمَرْأَةِ الْمَيِّتَةِ» این زن که مُرد چون اولاد تابع اشرف ابوین هستند اینها بنده نیستند، یک؛ زن آزاد بود فرزندان او هم آزادند، دو؛ اموال به این فرزندان می‌رسد، سه؛ عبد هم از آزاد ارث نمی‌برد، چهار؛ قهراً چیزی هم نصیب مولای او نمی‌شود، پنج؛ این احکام خُمسه را حضرت بیان فرمود. فرمود: «أَمَّا الْعَبْدُ فَعَبْدُهُ وَأَمَّا الْمَالُ وَ الضَّيْعَةُ فَإِنَّهُ لَوْلَدِ الْمَرْأَةِ» که مُرده است «لَا يَرِثُ عَبْدٌ حُرًّا» که از این تعبیرات می‌شود یک قاعده به دست آورد. یک وقت است که جواب مسئله است، یک وقتی این سنخ تعبیرات است که به صورت موجب کلیه یا سالبه کلیه مطرح شود اینها می‌شود قاعده.

«محمد بن مسلم» می‌گوید من به عرض حضرت رساندم: «فَإِنْ لَمْ يَكُنْ لِلْمَرْأَةِ يَوْمَ مَاتَتْ وَلَدٌ وَ لَا وَارِثٌ»، اگر روزی که این زن مُرد و مال داشت، نه فرزندی داشت و نه وارث دیگری مثل شوهر یا پدر و مادر، حکم چیست؟ «فَإِنْ لَمْ يَكُنْ لِلْمَرْأَةِ يَوْمَ مَاتَتْ وَلَدٌ وَ لَا وَارِثٌ لِمَنْ يَكُونُ الْمَالُ وَ الضَّيْعَةُ الَّتِي تَرَكَتْهَا فِي يَدِ الْعَبْدِ» عبد هم که ارث نمی‌برد: «لَا يَرِثُ الْعَبْدُ مِنَ الْحُرِّ»، او هم که وارثی دیگر ندارد، حالا تکلیف چیست؟ «فَقَالَ (عليه السلام) يَكُونُ جَمِيعُ مَا تَرَكَتْ لِإِمَامِ الْمُسْلِمِينَ خَاصَّةً» برای حکومت است و برای امام مسلمین است و مانند آن.^۱

این بیان لطیف نظیر آن بیان که «لَا يَرِثُ عَبْدٌ حُرًّا» یک قاعده فقهی است؛ هیچ بنده‌ای از آزاد ارث نمی‌برد این یک قاعده فقهی است. این جمله هم با اینکه یک نصف سطر است، دوتا قاعده فقهی مهم از این حدیث نورانی به دست می‌آید: یکی اینکه عبد از حرّ ارث نمی‌برد، یکی اینکه اگر کسی مُرد و وارث نداشت مال او برای امام مسلمین است. این مسئله از وجود مبارک پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلّم) رسیده است که این جزء خصایص

۱. وسائل الشیعة، ج ۲۱، ص ۲۲۴ و ۲۲۵.

حکومت اسلامی است، شاید کشورهای دیگر هم کم و بیش از این بهره گرفتند. مال بی‌صاحب و بی‌وارث برای حکومت اسلامی است. حضرت دوتا قاعده را رسماً اعلام فرمود؛ فرمود اگر کسی بمیرد و مالی داشته باشد و وارث نداشته باشد این مال به من می‌رسد و اگر کسی بدهکار باشد و نداشته باشد من مسئول پرداخت دین او هستم.

در این کتاب‌های فقهی ما که بیش از پنجاه کتاب است یک کتابی به نام «کتاب الدین» نداریم. «دین» یک امر علمی نیست که کتاب داشته باشد. «قرض»، علم است ایجاب دارد قبول دارد شرایط دارد مقتضی چه کسی باید باشد زمان‌مند باشد یا نباشد مثل صوم و صلات و تجارت و مانند آن است؛ اما «دین» که علم نیست یک وقت است غصب کرده مال مردم را گرفته فراموش کرده، این عقد نیست این علم نیست، لذا مسائل «دین» را در شعاع مسئله «قرض» ذکر می‌کنند می‌گویند: «کتاب القرض و الدین»؛ «من اتلف مال الغير فهو له ضامن»^۱ آیا قیمت بدهکار است؟ ثن بدهکار است؟ این را آنجا ذکر می‌کنند. آنکه علم است و محور بحث است و ایجاب است و قبول است و تعهد دارد و سند می‌خواهد، آن «قرض» است.

شما وقتی وارد کتاب قرض می‌شوید از اولین مسائل و معروف‌ترین مسائل این است که اگر کسی بی‌جهت بدهکار نشده، حالا یا تحریم بود یا گرانی بود یا بی‌عرضگی بعضی از مسئولین بود او ورشکست شد، امام یعنی امام! امام مسلمین حتماً موظف است که دین او را بپردازد نه دستبند و زندان! قرض او را چه کسی باید بدهد؟ چند یعنی چند! چندین روایت در «باب قرض» آمده که امام مسلمین مسئول است. یک وقتی کسی عمداً مال مردم را اتلاف کرده، او باید عقابش را ببیند؛ اما یک وقت است در اثر تحریم، او شب با دلار هزار خوابید روز شد چهار هزار، سرمایه او شده یک چهارم! خیلی‌ها ناله‌شان همین است. قرض یعنی قرض! حتماً یعنی حتماً! به این روایات

۱. مکاسب (محبشی)، ج ۲، ص ۲۲؛ فقه القرآن، ج ۲، ص ۷۴.

مراجعه کنید ببینید راه حل آن چیست؟ روایت معتبر، فتوای فقهاء هم همین است که امام مسلمین باید بپردازد. ندارد، ندارد مهلت می دهیم، مسئل امام مسلمین است، چکار کرده این بیچاره؟! او شب خوابید سیصد میلیون سرمایه داشت صبح شده صد میلیون، ورشکست هم شد، تقصیری هم ندارد. «**فعلى امام المسلمين أن يؤدى دينه**» سند معتبر، روایت معتبر، گفته امام صادق (سلام الله علیه) است. ندارد مهلت می دهیم: «وَإِنْ كَانَ ذُو عُسْرَةٍ فَنَظِرَةٌ إِلَى مَيْسَرَةٍ»^۱ اما زندان برای چه؟! اگر کسی مال مردم را «من اتلف مال الغير» غصب کرده، اینها سرجایش محفوظ است.

در حوزه های ما تقریباً بیست درصد فقه در کتاب ها در حوزه های ما رایج است هشتاد درصد متروک است. شما بزرگواران حتماً کاری بکنید این شرح لمعه را تدریس کنید، ریاض را تدریس کنید. خدا رحمت کند بعضی از مشایخ ما را! در آمل اینها شاگردان مرحوم نائینی و مانند او بودند به ما می گفتند شما شرح لمعه که خواندید یک مقدار ریاض بخوانید و گرنه مکاسب برای شما روشن نمی شود، برای اینکه در بسیاری از موارد مرحوم شیخ انصاری دارد که سید ریاض این را گفته، این را باید بدانید که صاحب ریاض کجا گفته تا مراجعه کنید به ریاض تا مکاسب شیخ خوب برای شما حل بشود. ما به توصیه آن بزرگواران - خدا رحمتشان کند! - بعد از شرح لمعه یک مقدار ریاض خواندیم. غرض این است که بیست درصد فقه در حوزه ها مطرح است، هشتاد درصد مطرح نیست. الآن این حرف مثل اینکه حرف تازه است اما حرفی است که سال ها گفتند گفتند گفتند، چندین بار گفتند، چندین بار نوشتند، چندین بار این کتاب ها فرسوده شد که امام مسلمین باید قرض را بپردازد. آن وقت استدلال حضرت

۱. سوره بقره، آیه ۲۸۰.

چیست؟ این است که امام همان طوری که وارث «مَنْ لَا وَارِثَ لَهُ»^۱ است، مؤدی دین آن مقروضی است که «لا مال له» امام مسلمین باید پردازد. یکی از استدلال‌های ائمه همین است که در همان روایات «باب قرض» است استدلال می‌کند به اینکه این مقروض غارم است. غارم یکی از مصارف هشت‌گانه زکات است؛ زکات مال زکات فطر که باید دین او ادا شود. حالا اگر این غارمین از راه زکات تأمین نشدند از چه راهی باید تأمین بشوند؟ ﴿إِنَّمَا الصَّدَقَاتُ لِلْفُقَرَاءِ وَالْمَسْكِينِ... وَالْغَارِمِينَ﴾^۲ استدلال امام است به این آیه و در همین «کتاب قرض» است. امام می‌فرماید چون خدا فرمود غارم را حکومت اسلامی باید دریابد، فرمود این صدقات این زکوات چه زکات فطر چه زکات مال، برای این مصارف هشت‌گانه است که یکی از این مصارف هشت‌گانه غارمین هستند. حالا نداریم بسیار خوب! اما دستبند و زندان و ضامن طبقه اول و دوم همه را ردیف کنیم و آبروی همه را ببریم برای چیست؟ بعضی از دعاها که مستجاب نمی‌شود برای همین است، این همه به ما گفتند دعا مستجاب می‌شود! این همه ناله می‌کنیم برای باران و غیر باران، کمتر دعا مستجاب می‌شود برای چه مستجاب نمی‌شود؟!

خدا غریق رحمت کند سیدنا الاستاد مرحوم علامه طباطبایی را! ایشان می‌فرمود این جزء غرر روایات ماست همین دو جمله، آن جمله چیست؟ وجود مبارک حضرت امیر(سلام الله علیه) مشغول سخنرانی و افاضه بودند وجود مبارک امام مجتبی(سلام الله علیه) هم یک بچه‌ای بود آنجا نشسته بودند، برخی‌ها هم از شام آمدند برای جاسوسی و نفوذی و مانند آن. از حضرت سؤال کردند: «كَمْ بَيْنَ الْأَرْضِ وَالسَّمَاءِ» آقا! بین آسمان و زمین چقدر فاصله است؟ از این چیزها که به درد مردم آن روز نمی‌خورد، قصدشان هم قصد صحیحی نبود. وجود مبارک حضرت

۱. الکافی (ط - الإسلامية)، ج ۷، ص ۱۶۹.

۲. سوره توبه، آیه ۶۰.

اشاره کرد به امام مجتبی (سلام الله علیه) که شما جواب بدهید، در بعضی از نقل‌ها است که خود حضرت جواب داد. امام مجتبی (سلام الله علیه) هم یک کودکی بود آنجا نشسته بود. دهان مبارک را باز کرد در جواب آنها که سؤال کردند: «كَمْ بَيْنَ الْأَرْضِ وَالسَّمَاءِ»، فرمود: «مَدُّ الْبَصَرِ وَ دَعْوَةُ الْمَظْلُوم»^۱ فرمود اگر آسمان ظاهر را می‌گویید تا چشم می‌بیند، ما چقدر می‌توانیم ببینیم نه شما متر دارید و نه به درد شما می‌خورد «مَدُّ الْبَصَرِ»، عمده آسمان باطن است آن را سؤال بکن که فاصله چقدر است. اگر آسمان ظاهر را می‌گوی «مَدُّ الْبَصَرِ»، آسمان باطن را می‌گوی آه مظلوم «مَدُّ الْبَصَرِ وَ دَعْوَةُ الْمَظْلُوم». آن آسمانی که ﴿وَفِي السَّمَاءِ رِزْقُكُمْ﴾^۲ آن آسمانی که ﴿وَأَوْحَىٰ فِي كُلِّ سَمَاءٍ أَمْرَهَا﴾ آن آسمانی که جای معراج پیغمبر است، نه این آسمانی که الآن اینها ترمینال درست کردند، اینکه جای معراج نیست. فرمود آه مظلوم! آنجا که رفت یقیناً اثر دارد. مظلوم از آن طرف آه می‌کشد ما هم از این طرف «بک یا الله» می‌گوییم این دعاها مستجاب نمی‌شود، این دعا مستجاب نمی‌شود!

ببینید چرا کربلا مانده و چگونه مانده؟ آدم یک چیزی می‌شنود اربعین و کربلا و اینها! شما از این سلاطین ساسانی و سامانی و سلجوقی و پانصد سال عباسیان ملعون و از بغداد تا مرو، از مرو تا بغداد برای همین امین و مأمون بود، یک وجب خاک برای اینها نمانده است! و ائمه (علیهم السلام) یا زندان یا شهید یا مسموم اما کل جهان را گرفتند. ببینید امام باقر (سلام الله علیه) می‌فرماید پدرم امام سجاد (سلام الله علیه) در آخرین لحظه مرا وصیت کرد گفت محمد! حالا آخرین لحظه عمر مبارک امام سجاد است (سلام الله علیه) گفت: «أَوْصِيكَ» تو را وصیت می‌کنم به چیزی که پدرم حسین بن علی (سلام الله علیه) در آخرین وداع مرا با آن وصیت آگاه کرد. می‌دانید از آن

۱. الغارات (ط - الحديث)، ج ۱، ص ۱۸۸.

۲. سوره ذاریات، آیه ۲۲.

طرف خیمه «دار الحرب»، از این طرف هلهله و حوصعه دشمنان، از آن طرف ناله بچه‌ها، از یک طرف ناله واعطشا! این چه قدرتی است که دارد آن معارف الهی را در آخرین لحظه به امام سجاد(سلام الله علیه) می‌گوید؟! امام باقر(سلام الله علیه) می‌فرماید که پدرم امام سجاد(سلام الله علیه) در آخرین لحظه وداع خود به من گفت محمد! «أوصيك» به چیزی که پدرم حسین بن علی(سلام الله علیهما) در آخرین لحظه وداع به من گفت. گفت علی! «إِيَّاكَ وَ ظَلَمَ مَنْ لَا يَجِدُ عَلَيْكَ نَاصِراً إِلَّا اللَّهَ»^۱ فرمود پسر! ظلم که همه جایش حرام و بد است، آن مظلومی که هیچ پناهی جز خدا ندارد به او ستم نکن! او فقط می‌گوید «یا الله!» این «یا الله» موحدانه یقیناً اثر دارد. این را چه کسی می‌گوید؟ امام سوم به امام چهارم به امام پنجم! اینها که اهل ظلم نیستند! این است که خیلی از دعا‌های ما مستجاب نیست.

هشتاد درصد فقه ما برای خود حوزه ناشناخته است! شما حتماً این روایات «باب قرض» را بخوانید که حکومت اسلامی باید تأمین بکند بعد فکر بکنید که آیا باید زندان برونند؟ اگر در شب‌های ماه مبارک رمضان به عنوان گلریزان برای آزادسازی اینها که بی‌گناه بودند تصادف کردند گاهی ما هم مثلاً یک کمکی بکنیم، اینکه کافی نیست! چرا برود زندان و آبرو ریخته بشود بعد بخواهیم در بیاوریم؟! این ﴿وَإِنْ كَانَ ذُو عُسْرَةٍ﴾ برای چیست؟! این رعایت کردن عدل و داد برای چیست؟!

غرض این است که این دوتا قاعده نورانی از این حدیث شریف در می‌آید: یکی «لا يرث عبد من حرّ»، یکی «من ترک مالاً فهو لإمام المسلمین» در قبال اینکه کسی حالا یا بمیرد یا زنده باشد مدیون باشد «و لا مال له»، «فعلى الامام ان يؤدى دينه» این را رسماً پیغمبر(علیه الصلاة و علیه السلام) اعلام فرمود. این جزء «خصائص

۱. الکافی (ط - الإسلامية)، ج ۲، ص ۳۳۱.

النبي» نیست که مرحوم علامه آن شصت خصیصه‌ای که شمرده از آنها باشد. لذا امام صادق (سلام الله علیه) می‌فرماید امام مسلمین این است؛ حالا اگر حکومت دست حضرت بود، حضرت این کار را می‌کرد و اگر نبود که به هر حال حق مسلم امام مسلمین است.

«و الحمد لله رب العالمین»